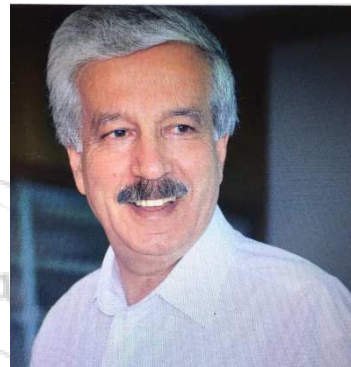




ریالیزم (واقعیتگرایی)، لیبرالیزم و ایدئالیزم در روابط بین المللی و انطباق آن در سیاست خارجی کشورها از گذشته های دور تا حال



عنایت نبیل بارکزی

قبل بر اینکه در رابطه به اصل موضوع، یعنی در باره تیوری ریالیزم یا "واقعیتگرایی" و سایر تیوری ها به بحث بپردازیم، میخواهم دلیل آنرا که در این دنیای پرتلاطم، که دوجنگ خانمانسوز، یکی تجاوز فدراسیون روسیه بر اکراین و دومی جنگ داخلی سودان، که در حقیقت مبارزه برای قدرت بین دوجنرال سودانی بوده و هیچ هدف ملی پی را تعقیب نمی نماید، جریان دارد، در حالیکه قحطی و گرسنگی شدیدی که توده های عظیمی مردم سرزمینهای مختلف، بخصوص کشورهای جنوب صحرای اعظم افریقا را به مرگ تهدید می کند، فقر جانکاهی در بیشتر کشورهای جهان سوم از جمله کشور عزیز ما افغانستان بیداد می نماید، ما به بحث فلسفی پی که بیشتر در پوهنتون ها و نهاد های علمی و تحقیقی باید به بحث گرفته شود، می پردازیم.

دلیل عمده آن اینست که، با توجه به صحبت های اکثر به اصطلاح "آگاهان سیاسی" که بفضل خداوند تعداد شان از حد زیاد شده است، در تلویزیون های مختلف در افغانستان و تلویزیونهای افغانی در خارج کشور و مقالاتی که در فیسبوکها و سایت های مختلف پوست میگردد، دریافتیم که اکثر به اصطلاح تحلیلگران به حقایق کمتر تماس گرفته و بیشتر به هدف خشنودی بیننده گان، شنونده گان و خواننده گان شان به تحلیل قضایای کشور، منطقه و جهان میپردازند. در نتیجه این چنین تحلیل ها، مردم از حقایق آگاهی نیافته و نمیتوانند در رابطه به انکشافات قضاوت عینی و منطقی نمایند. همچنان عده پی از این به اصطلاح آگاهان سیاسی، در عوض دنیای واقعی که ما در آن زنده گی می نماییم و هر روزه در آن حوادث گوناگون خوش آیند و یا نامیمون اتفاق می افتد، با توسل به باید ها و شاید ها، برای حل چالشهای دنیایی که در ذهن خود ساخته اند، فورمول های طراحی و عرضه می نمایند. و اگر قرار باشد پالیسی طرح و تدوین گردد و یا تصمیمی در رابطه به مسایل مختلف گرفته شود، طراحان و تصویب کننده گان پالیسی های مختلف و تصمیم گیران، تصمیم نادرست و شاید هم فاجعه باری اتخاذ کنند. زیرا راه های حل ارایه شده برای چالشهای خیالی که در ذهن این دوستان است ارایه شده است. نه برای دنیای واقعی و آنچه در صحنه و عمل اتفاق می افتد. بنظر من این تحلیلگران برای بیننده گان، شنونده گان و خواننده گان شان، کمکی ننموده بلکه جفای بزرگی می نمایند.

مالکم اکس، مبارز دلیر سیاه پوست، که برای احقاق حقوق سیاه پوستان امریکا مبارزه نموده و در این راه حیاتش را فدا کرد گفته است "اگر می خواهی به مردم کمک کنی، حقیقت را به آنها بگو و اگر می خواهی به خود کمک نمایی چیزی را به آنها بگو که دوست دارند بشنوند."

حالا می پردازیم به اصل مطلب یعنی تیوری سیاست بین الملل، که مکاتبی را که از آن در بالا یاد آوری کردیم مورد ارزیابی قرار می دهد. این تیوری با وصف اینکه پیرامون روابط بین المللی متمرکز است، به اصل و ماهیت قدرت سیاسی و تفکیک و توضیح^۲ مکاتب مختلف سیاسی، در روابط بین المللی نیز میپردازد (البته در این نوشته درحالیکه به مکاتب دیگر تماس گرفته شده، بیشتر به ریا لیزم سیاسی پرداخته شده است)

"تاریخ افکار مدرن سیاسی در حقیقت امر مسابقه ی دو مکتب که برداشت شان در رابطه به ماهیت ذاتی انسان، جامعه و سیاست از ریشه باهم متفاوت است، میباشد" (مورگن تاو سیاست در بین ملل 1960)"

پیروان یکی از این مکاتب، که بیشتر لیبرال ها، میباشند، که چپی های سابق افغانستان را نیز میتوان در این گروپ جاداد، معتقد اند که نظم سیاسی معقول و معنوی که از پرنسیپ های قابل اعتبار منشاء میگیرد، را میتوان در مناسبات جهان امروز بدست آید. انها به خوبی و سرشت نیک و انعطاف پذیری بشر معتقد بوده و ناکامی نظم اجتماعی در برقراری سطر^۳ لازم مناسبات اجتماعی را محصول فقر دانش و فهم، نهادهای ناتوان اجتماعی و محرومیت و تجرید بعضی افراد و گروپها در جامعه می دانند. آنها معتقد اند که می توان این نقایص را از طریق تعلیم و تربیه و اصلاحات رفع نمود. نظریات پیروان مکتب ایدئالیزم در این عرصه تا حدود زیاد بالیبرالها و مکتب لیبرالیزم نزدیک است. مکتب دومی و یا مکتبی که پیروان آن خود را ریا لیست یا واقعیتگرا می دانند، به این عقیده اند که "دنیا با همه کاستی ها و نادرستی ها، ماحصل نیروهای است که در طبیعت و ماهیت ذاتی بشرو وجود دارد" (مارگن تاو). این دسته افراد و علما معتقد اند که برای بهبودی روابط بین المللی باید با همسوئی با این "نیروها" کار نمود، نه علیه آنها (هدف از نیروها، خصوصیت بیولوژیکی و روانی انسانها است). واقعیتگراها معتقد اند که این جهان، جهان منافع متقابل است که پیوسته باهم در حال جدال اند و می گویند پرنسیپ های اخلاقی نمیتواند در تخفیف این تضادها و تشنجات کارگرواقع شده و بطور کامل تحقق یابد، پس بهتر است از طریق تعادل قدرت ولو به شکل موقتی به آن دست یابیم. پیروان این مکتب نسبت به پرنسیپ های خشک و مجرد، بیشتر به انکشافات تاریخی اتکا نموده و می گویند پذیرفتن حد اقل (بدست آوردن قسمی هدف) نسبت به بدست آوردن نتیجه دلخواه، که اطمینان بدست آوردن آن وجود نداشته باشد، بهتر است. در این مورد ضرب المثل افغانی داریم که "کم بخور همیشه بخور". عده یی از دانشمندان یک سیستم چک و بیلانس را برای جوامع کثیرالمللیت و جامعه جهانی توصیه می نمایند. این دانشمندان با این نظر که شاید نهاد های جهانی، بتواند تاحدودی در بهبود روابط بین المللی، موثر واقع گردد، بحیث یک گزینه مخالفت نمی نمایند. اما میگویند بشرط آنکه اعضای آن به تصامیم نهاد های که تشکیل داده اند، تن در دهند. البته ریا لیستها در حالیکه آنرا راه حل دائمی نمی دانند، بلکه بحیث یک گزینه معقول و عملی تر در حل معضلات جهانی، رد نمی نمایند

یکی از دانشمندان کلاسیک که میشود وی را از جمله بنیان گذاران مکتب ریا لیسم دانست تیوسیدیدس Thucydides دانشمند یونانی است که در سالهای 460 قبل از میلاد می زیست. وی با توصیه به در نظر گرفتن واقعیتها به میلان دیالوگ Melian Dialogue اشاره مینماید. میلان دیالوگ داستان مذاکرات بین نماینده گان آتن و میلان است. در این مذاکرات نماینده آتن از اهالی میلوس تقاضا نمودند تا به آتن تسلیم شده و از خطر جنگ بین آتن و میلان جلوگیری نمایند. آتنی ها مدعی بودند در جنگی که قرار است با سپار تا Sparta صورت گیرد، اگر میلوس بیطرف باقی بماند، چنین استنباط می شود که آتن به پیمان لازم قدرت ندارد و بناء بخاطر منافع ملی آتن، باید به آنها (آتن) تسلیم شوند. نماینده آتن به نماینده میلوس گفت که واقعیت طوری است که "قوی آنچه خواهد انجام می دهد و ضعیف باید محدودیتهای طرف قدرت را بپذیرد". ولی مردم میلوس در پاسخ گفتند آنها برای حفظ آزادی خود خواهند جنگید و مدعی شدند که خواست آتن غیر اخلاقی و غیرعالانه

است. در نتیجه مذاکرات ناکام شده جنگ صورت گرفته و میلوسی ها در جنگ شکست خورده و قیمت خیلی بزرگی پرداختند. ما دیدیم که جانب میلوس در عوض پذیرفتن واقعیت، به پرنسپها و اصول مجرد اخلاقی مراجعه کردند، ولی ریالیزم بر پرنسپ های اخلاقی چیره گردید. بعضی از مثالهای که در جهان معاصر صورت گرفته، در ذیل خدمت خوانندگان تقدیم خواهد شد.

بنا بر تجربه شخصی من، اگر غلط نکرده باشم، نظریات ریالیست ها، تا جائیکه تاریخ سیاسی جهان نشان می دهد، بیشتر جنبه عملی پیدا نموده است. باید علاوه نمایم که این نباید چنان تعبیر شود که من از مکتب ریالیستها جانبداری می نمایم، بلکه برای خواننده گان محترم عرض شود، که آنچه را که عملاً صورت گرفته است، نمیتوان نادیده گرفت. نظر من این است که، بهتر خواهد بود کشورهای جهان در همزیستی مسالمت آمیز باهم به سر برده و کشورهای بزرگ در عوض تاراج داشته های مادی کشورهای کوچک، به مساعدت و کمک به آنها، پردازند. اما خواننده گان محترم خود شاهد انکشافات سیاسی و نظامی در دنیای که ما در آن زنده گی می نمائیم، استند. بناء لازم است در حالیکه برای یک جهانی که در آن عدالت حکمفرمای نماید، تلاش جریان داشته باشد، در هر مرحله پی از تاریخ، واقعیت های حاکم در همان زمان و مکان را بادقت، در نظر داشت.

مولفه های مکتب ریالیزم به شرح ذیل تقدیم میشود:

1 - عینیت: ریالیست ها معتقد اند، سیاست مانند جامعه، براساس قوانین عینی صورت میگیرد که در طبیعت بشر بطور ذاتی وجود دارد. برای اینکه جامعه را بهبود ببخشیم، لازم است اول قوانینی را که جامعه مطابق به آن زنده گی نموده و تکامل مینماید، بدانیم. واقعیت گراها همچنان به واقعی بودن سیاست معتقد بوده و فکر مینمایند امکان طرح و تدوین یک تیوری معقول، البته با کاستی ها و یک جانبه بودن آن، بر مبنی قوانین عینی، وجود دارد. آنها در سیاست بین حقایق و فرضیه ها، بین آنچه معقول بوده و در اسناد ثبت شده است و آنچه که بر فرضیه ها و قضاوت های ذهنی، از حقیقت دور بوده و صرف بالای تعصب و افکاری محتوی، بنا یافته است، تفاوت زیادی می بینند. از اولین جنگ ثبت شده در تاریخ بشر که در 2700 سال قبل از میلاد بین Elam و Sumer در بین النهرین به وقوع پیوست "انم باراکس" پادشاه کیش از سومری ها "الا میتس" پادشاه الام را شکست داد، تا امروز که فدراسیون روسیه بر اوکراین لشکر کشی نموده، ما شاهد این هستیم که ارزشهای بشری و قواعد اخلاقی حرف اول را نزده بلکه قدرت (قدرت نظامی) است که حرف اول را می زند. بنا به گفته ریالیست تاریخ مناسبات روابط بین المللی را باید در روشنی واقعیت ها و آنچه عملاً اتفاق افتیده است، مطالعه و ارزیابی کرد، صرف نظر از اینکه توجیه جنگ چه است و یا اینکه عادلانه است و یا غیر عادلانه و کدام طرف حق به جانب است یانه، زیرا اینجا مساله قضاوت و خوبی و بدی مطرح نیست، و به گفته ریالیستها در این جنگها، منافع ملی که به شکل قدرت تعریف میگردد، مسبب اصلی جنگ ها بوده است. یعنی میشود گفت نظرشان در عرصه عمل بر نظریات لیبرالستی، رجحان پیدا می نماید.

2- نظر/ نظریه / فکریا : Concept منافع در روابط بین المللی که به شکل قدرت تعریف میگردد، بنیاد اساسی و تعیین کننده در روابط بین المللی است. این نظر ارتباط منطقی پی که برای شناخت دلایل و حقایقی که برای درک مناسبات بین المللی نیاز است را فراهم می نماید. این نظر استقلال روابط بین المللی را بحیث یک دسپلین مستقل مانند اقتصاد، معنویات و مذهب تامین مینماید. شواهد تاریخی در این مورد میتواند گواه خوبی برای تائید نظریات ریالیستها، باشد. در همه جنگهای دنیا صرف نظر اینکه چه کشوری جنگ را آغاز نموده است، طرفین جنگ هردو (متجاوز و مدافع) مدعی اند که بخاطر منافع عالیای ملی خود می جنگند. در همه جنگهای دنیا بخصوص جنگهای قرون اخیر بشمول جنگ اکرین، اگر چه در ظاهر بهانه های متعددی برای آغاز جنگ ارائه میشود، اما هدف اصلی تحمیل اراده قوی بالای ضعیف و حفظ منافع ملی کشور قویتر میباشد.

3- علاقمندی شخصی و یا تفکر ایدئالوژیک یک رهبر سیاسی یا رهبری یک دولت نقشی اساسی را در اتخاذ سیاست خارجی، رهبر یا رهبری یک کشور نمیتواند داشته باشد. یکی از مثالهای بارز آن قرار گرفتن چین کمونیست در بلاک غرب و آمریکا علیه نظام کمونیستی دیگر (اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی سابق) در زمان اشغال افغانستان، میباشد. در حالیکه هردو کشور ادعای به قدرت رسانیدن طبقه کارگر و برانداختن رژیم کاپیتالیستی در جهان را در سرخط اهداف شان قرارداده بودند، وفاداری به باورو تفکر ایدئالوژیک چین مانع آن نشد که سیاست خارجی پی را اتخاذ نماید که علیه یک کشور و یک سیستمی که باورهای مشابه با چین داشت، باشد. ازاینکه هردو کشور درگیر رقابت جدی برای رهبری جهان کمونیزم قرار داشته و منافع شان در تصادم قرار داشت، چینی ها به اصولی که گابریل مانیگولت Manigault, Gabriel برای اولین بار در سال 1884 گفته بود " دشمن، دشمن من، دوست من است" با آمریکا و متحدینش هم پیمان شد. شاید چین منافع ملی اش را در تضعیف و شکست شوروی می دید. تیو سیدیدس که قبلاً از وی یادآوری شد، گفته است "منفعت مطمئن ترین رابطه {رفیقانه} بین کشورها و افراد بوده می تواند". در جنگهای داخلی افغانستان ما شاهد اتحادها و دشمنی های تنظیمها، که بارها اتفاق افتاد، بودیم. در سطح جهان دنیا اتحادهای مختلف و از هم پاشیدن آن را در کشورهای اروپائی در قرن 19 و نیمه اول قرن 20 تجربه نمود. و حتی حالاتی هم وجود دارد که دشمنی بعضی ها به دوستی تبدیل شده است. آلمان که دوجنگ تباه کن رادر اروپا آغاز نموده در جنگ دوم جهانی مسبب قتل پنجاه ملیون انسان شد، امروز با دورقیب اصلی اش انگلستان و فرانسه ازدوستان خیلی خوبی اند و روسیه که متحد انگلستان و فرانسه در جنگ علیه آلمان بود، به دشمن سرسخت هردو کشور تبدیل شده است، زیرا گفته اند در روابط بین المللی دوست و دشمن دایمی وجود نداشته و صرف منافع دایمی وجود دارد.

4- ریالیست ها معتقد اند که، پرنسیپ های جهانی معنویت و اخلاق را نمیتوان در عملکرد دول به همان شکل مجرد آن بکار گرفت، بلکه این پرنسیپها باید از فلتزهای دقیق شرایط و زمان عبور نمایند و همچنان آنها معتقد اند که در نظر داشت معیارهای معنویت، اخلاق و عدالت از نظر و برای فرد و جامعه باهم متفاوت اند. مثلاً اگر یک فرد را آسیبی برسد، شاید بگوید ولو همه دنیا خراب گردد عدالت باید تطبیق شود. اما دولتها که وظایف و مسئولیت بزرگتری دارند، نمیتوانند به آن پرنسیپهای معنوی و یا اخلاقی پابند باشند که در مورد یک فرد مصداق پیدا می کند، زیرا برای دولت پرنسیپ اخلاقی و معنوی بزرگتری مطرح است که آن منافع ملی و بقای کشور است. آنها میگویند هیچگاهی پرنسیپهای اخلاقی را نمیتوان و نباید بدون در نظر داشت احتیاط و نتایج سیاسی آن پیاده نمود. ریالیستها جنبه احتیاط را بمنظور سنجش دقیق الترناتیف های مختلف، که بتواند بهترین نتیجه سیاسی را ببار بیاورد، توصیه مینمایند.

5- یکی از مغلقترین مولفه های مکتب یا تیوری ریالیستی آن است، که آنها حاضر به پذیرش ارزش و خواسته های یک کشور بخصوص، بحیث یک ارزش جهانی نیستند. ریالیست ها به همان طوری که بین حقیقت و یک اندیشه که صرفاً یک نظر است، تفاوت قائل اند، همچنان حقیقت و سفسطه و فریب را ازهم تفکیک می نمایند. به این معنی که آنها می گویند، بعضی از کشورها تلاش کرده اند که نیات شان را در زیر نام ارزشهای جهانی پنهان نماید. آنها اظهار می دارند که مدعی بودن به رعایت ارزش های جهانی و انسانی یک چیز بوده و اینکه در واقعیت امر در مناسبات شان از چه رویه های شیطانی استفاده می نمایند چیز دیگری است. همچنان آنها معتقد به ادعای عده پی که همه ملل روزی در برابر قضاوت الهی می ایستند و پی باوران که میگویند خداوند همیشه طرفدار یکی ازطرفین است و انسان آنچه را خداوند مقدر کرده است نمیتواند، تغیر دهد، زیاد وقتی نمی گذارند. آنها اضافه مینمایند که صحبت های وجد آفرین و ملیت گرایی خاص و معادل ساختن آن به هدايات الهی، از نظر اخلاقی و معنویت غیر قابل دفاع است، زیرا این همان گناهی است که تراژیدی نویسان یونانی و پیامبران آسمانی، حکمرانان و فرمان برداران را از آن برحذر داشته اند. تاریخ شاهد است که این روشها هم

چنان به کتمان حقایق منجر گردیده پیروان آن را تعصب چنان کور نموده است که بنام پرنسیپ ها، باورها و حتی بنام خدا سبب بربادی ملل و تخریب تمدنها گردیده اند .

6- پذیرش تفاوت تیوری ریالیسم یا ریالیزم با تیوریهای توسط علما به این معنی که دانشمندان علم سیاست بادر نظر داشت مولفه های ریالیزم سیاسی، بخصوص اینکه معتقد اند سیاست بین المللی مانند همه سیاستها، یک مبارزه برای قدرت بوده و اینکه هدف نهائی سیاست جهانی هر چه باشد، هدف اولی شان دست یابی به قدرت است، بدین باور معتقد گردیده اند که تفاوت بین ریالیزم سیاسی و مکاتب دیگر عمیق و واقعی است. آنها معتقد اند با وصف اینکه این تیوری شاید دقیق فهمیده نشده و از آن برداشت دقیقی صورت نگرفته است، از برداشت متمایز، روشنفکرانه و برخورد اخلاقی آن به مسایل سیاسی، نمی توان منکر شد .

ریالیزم سیاسی توانست که استقلال تفکر سیاسی را در برابر دسپلین های دیگر چون اقتصاد، حقوق، معنویات، مذهب و غیره در عرصه علوم اجتماعی تثبیت نماید. یعنی به همانطوریکه یک اقتصاددان منافع را به شکل ثروت تعریف نموده یک حقوقدان مطابقت آنرا با قانون در نظر می گیرد و یک انسان مذهبی انرا در ترازوی پرنسیپهای معنوی، پیمایش می کند، یک ریالست منافع را به شکل قدرت تعریف نموده و ارزیابی می نماید، که یک پالیسی چه تاثیری بر قدرت و توانمندی یک کشور، میتواند داشته باشد .

نتیجه:

باآنچه چه گفته آمدیم از ریالیسم یا واقعیت گرایی چه برداشتی باید داشت و از آن چه درسهای برای افغانستان آموخت .

1- دولتها قبل از همه مسایل دیگر، به منافع ملی خویش که به شکل قدرت تعریف شده است، اهمیت داده و برای حفظ و تقویه آن از کاربرد هیچ گزینه ای خودداری نخواهند کرد. این یک واقعیتی است که در طول تاریخ سیاسی جهان وجود داشته و کشورهای قدرتمند هر پلانی را که داشته اند و برای تطبیق آن هرکاری بشمول تجاوز نظامی، قتل و کشتار انسانها و تخریب تمدنها را انجام داده اند، تحت نام حفظ منافع ملی یا دفع خطر و تهدید علیه منافع ملی، به پیشبرده اند. بنا کشورهای کوچک تا جائیکه به آنها مربوط میشود، تلاش نمایند بهانه ای برای پلانهای مخرب کشورهای قدرتمند به دست ندهند.

2- هیچ کشوری جز در صورتی که از کمک به کشور دیگری منافی در جهت منافع ملی اش متصور باشد و یا امیدواری در آن جهت داشته باشد، به کشور دیگری کمک های بدون محدودیت نمی نماید. بنا توقع مساعدت بدون دلایل سیاسی، نظامی، اقتصادی و غیره را از دیگران، نباید داشت (البته مساعدتهای عده ای از کشوره مانند کشورهای ناردیک (شمال اروپا) که از نیمه دوم قرن بیست به بعد به کشورهای نیازمند مینماید، از این امر تا حدودی مستثنی اند) .

3- نباید با کشورها بخاطر اتخاذ تصامیمی که بخاطر منافع ملی خود اتخاذ می کنند، خصومت نمائیم، ولو با تصمیم شان موافق هم نباشیم. شاید اگر موقف ها معکوس میبود، عین عملکرد را کشور ما انجام میداد. در عوض باید راهی را جستجو کرد تا صدمات ناشی از عمل انجام شده جبران شود. سیاست کنونی کشور ویتنام در برابر امریکا، میتواند یک مثال خوبی در این رابطه باشد .

4- ریالیست ها میگویند که تاریخ روابط بین المللی بیانگر داستان مبارزه پایان ناپذیر و تصادم منافع است. بنا تا کشور های پر قدرت و اثر گذار بر سیاست و سرنوشت کشوری، اجندهای مختلف و یا متضاد داشته باشند، وضع مغلق بمیان آمده و حل مشکلات کشور مورد نظر، مانند کشور ما ، را پیچیده تر می سازد .

5- ما قبلا گفتیم که ریالیست ها نظر دانشمندان را برای تخفیف تشنجات در سیاست جهانی و حفظ آرامش در آوردن چک و بیلانس، که در حقیقت هدف شان بیلانس قدرت است، بحیث یک گزینه ای رد نمی کنند. همچنان تشکیل نهاد جهانی ای را که از طریق آن، کشورها به حل و فصل منازعات

بپردازند، نیز امر موثری می دانند. در حالیکه در گذشته بیلانس قدرت در سطح جهان و جهان دوقطبی ویا چند قطبی، برای مدتی سبب آرامش شده و تاحدودی برای حفظ آزادی و آرامش کشورهای کوچک مفید واقع گردیده بود، متأسفانه این آرامش وثبات دایمی نبوده است. زیرا از یکطرف این تعادل به شکل طویل المدت پابرجا مانده نمیتواند و از جانبی واقعیت جهان کنونی نشان داد که چک و بیلانس و یا تعادل قوا نتوانسته مانع تجاوز کشورهای قترتمند بر کشورهای ضعیف، گردد. در مورد نهاد جهانی با صلاحیت باید گفت، که ما شاهد آن بودیم که جامعه ملل بزودی بعد تاسیس آن منحل شده و سازمان ملل متحد که در عرصه های اقتصادی، بشری و اجتماعی به موفقیت های شایانی نایل شده است، در بخش صلح و امنیت جهانی، بخصوص وقتی پای کشورهای قدرتمند در میان بوده است، به موفقیت های قابل تذکری دست نیافته است (برای اینکه ملل متحد متشکل از ملل است وقتی اراده حل مشکل، نزد دولتها و بطور اخص پنج کشور عضو دایمی شورای امنیت وجود نداشته باشد، سازمان ملل متحد کاری را از پیشبرده نمیتواند).

6- کشورهای کوچک باید زمینه آنرا که به یک صف واحد قرار گرفته و جلو خود سری کشورهای بزرگ را سد شوند، مساعد سازند (البته این هم یک پیشنهاد آرمانی است که بیشتر شکل یک آرزو رادارد و به اصطلاح نظر لیبرالیستی است، نسبت به اینکه نظر ریالیستی باشد). زیرا تاریخ نشان داده است که کشورهای کوچک در عوض اینکه جبهه واحدی تشکیل دهند، در برابر هم تیغ از نیام کشیده و به جنگ و خشونت پرداخته و در بسیاری حالات به بازار فروش سلاح کشورهای بزرگ تبدیل شده اند.

7- حرف آخر اینکه در ارائه راه های حل برای وضع دشوار افغانستان باید واقعیت های عملی در صحنه سیاست، بشمول اینکه اکنون طالبان بحیث یک قدرت بدون رقیب در کشور حاکم اند، رادرنظر داشت. از جامعه جهانی آنچه را تقاضا نمود که عملی باشد. در مورد سیاست خارجی کشوهابهتر است بعضا کشور خود را درموقف آن کشورها قرار داده و فکر نمائیم، کشورما در حالات مشابه چه موقعی اتخاذ میکرد. قابل تذکر است، که اکثر راه های حل پیشنهادی افراد و نهادهای مختلف افغانی که (بیشتر در خارج از کشور قراردارند) و من تا حال خوانده ویا شنیده ام یا آرمانگرایانه بوه یا غیر عملی و یا خصمانه.

بحث ریالیزم و سایر مکاتبی که در اینجا از آن یا آوری نمودیم و انطباق آن درمناسبات بین کشورها، بحث خیلی وسیع و در عین حال حساس و فلسفی است، که نمیتوان آنرا در یک مقاله جاداد. این بحث ایجاب نوشته کتابهای متعددی را می نماید. بدین ملحوظ من با ارائه مثالهای مختصر " مشت نمونه خروار" عرایضم را در اینجا خاتمه میدهم. دوستان علاقمند به این موضوع می توانند با مراجعه به آثار دانشمندان مانند

Reinhold Niebuhr, Hans Morgenthau, Thucydides, Machiavelli, Hobbes در مورد ریالیزم و یا Norman Angell, Alfred Zimmern, و Raymond B. Fosdick که مدافعین تیوری ایدیالیزم اند، و سایر دانشمندان، ازجوانب وسیعتر و عمیقتر موضوع آگاهی یابند .